

پژوهشنامه تمدن ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره سوم، بهار ۱۳۹۸

یورش باصری‌ها به منطقه خور و بیابانک در دوره قاجار

(با تکیه بر نسخه خطی قصیده جندقیه)

محمدحسین سلیمانی^۱

رضا دریکوندی^۲

چکیده

باصری‌ها یکی از ایلات فارس‌زبان ساکن استان فارس هستند که در رخداد‌های سیاسی اواخر عصر قاجار تأثیرگذار بوده‌اند. از جمله این نقش‌آفرینی‌ها حمله تعدادی از تیره‌های این ایل به منطقه خور و بیابانک در سال ۱۳۳۶ ق بوده است. پژوهش پیش‌رو درصدد است تا زمینه‌های یورش باصری‌ها به منطقه خور و بیابانک و سرانجام آن را به شیوه توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار دهد. مهم‌ترین منبع درباره این رویداد نسخه خطی قصیده جندقیه سروده میرزا محمدعلی منشی‌باشی است. حضور سراینده در متن حادثه، اهمیت این اثر و لزوم بهره‌گیری از آن در پژوهش حاضر را دوچندان کرده است. یافته‌ها بیانگر این واقعیت است که سه عامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در یورش باصری‌ها به منطقه خور و بیابانک مؤثر بوده است. بدین ترتیب که رمضان‌خان باصری پس از ناکامی در تحقق اهداف سیاسی و اقتصادی خود در فارس و بدنبال وضعیت اجتماعی بحرانی آن ایالت تلاش کرد تا در منطقه دیگری به اهداف خویش دست یابد. بنابراین با در نظر داشتن وضعیت آشفته خور و بیابانک که معلول ضعف حاکمیت مرکزی و عملکرد نامناسب حاکمان آنجا بود، این منطقه را برای تحقق بلندپروازی‌های خود مناسب یافت. **واژه‌های کلیدی:** قاجار، ایل باصری، قصیده جندقیه، خور و بیابانک، رمضان‌خان باصری.

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی. soleymani99@gmail.com

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شیراز. (نویسنده مسئول) derikvandyreza@gmail.com

Baseri's Raid to Khor and Biabanak
(Regarding Manuscripts of Gandaqie Ballad)

Abstract

Baseri is a Persian language tribe in Fars province with a considerable role in political affair of late Qajar period. One of them was a raid to the Khor and Biabanak in 1336 A.H by some of the members of that aforementioned tribe. This research with its descriptive-analytic method tries to explain the backgrounds behind the raids of Ramezan Khan to Khor and Biabanak based on well as library's resources and the most important resources is Manuscripts of Gandaqie Ballad by Mohammad Ali Monshi Bashi and his presence in that event duplicate its importance as well as the necessity of its use. The findings show the considerable effect of political, social and economic components in the raid which was done by boeris to the Khor and Biabanak. Ramezan Khan baseri made the attempts in the other region for his purposes after his defeat in Fars province so he considered the turbulent situation in Khor and Biabanak and selected this region for his purposes.

Key Words: Qajar, Baseri Tribe, Gandaqie Ballad, Khor and Biabanak, Ramezan Khan Baseri.

۱- مقدمه

یکی از ویژگی‌های باستانی جامعه ایران که از شرایط زیست‌محیطی آن نشأت گرفته، کنش و واکنشی سه‌سویه میان کشاورزان، ایلات کوچ‌نشین و شهرنشینان است. کوچ‌نشینی شبانی بر شیوه‌ای از پرورش حیوانات مبتنی است که نیازمند حرکت در جستجوی چراگاه است. هرچند این شیوه زندگی دارای پیشینه طولانی است اما از کشاورزی اسکان یافته، دیرینه‌تر نیست. کوچ‌نشینی شبانی به ویژه از حدود قرن یازدهم میلادی به بعد وسعت گرفت. اگرچه این امر را غالباً ناشی از تهاجمات قبایل ترک می‌دانند اما نامساعد شدن شرایط برای کشاورزی اسکان یافته نیز که طی قرن‌ها در خاورمیانه پدید آمد در این فرایند مؤثر بوده است (کدی، ۱۳۸۱: ۲۳-۲۴).

ایلات و قبایل از دیرباز در تاریخ ایران نقشی بسیار مؤثر داشته‌اند. و فراز و فرود قدرت آن‌ها و کاهش و افزایش شمار جمعیت و تغییرات در پراکندگی جغرافیایی آن‌ها همواره با پیامدهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بسیار مهم و بنیادینی همراه بوده است. در تاریخ ایران دوران اسلامی به ویژه از روزگار سلجوقیان چیرگی نظام قبیله‌ای، نظام مدنی و شهرنشینی ایران را با چالش‌های جدی و بنیادین روبه‌رو کرد و به تبع، خاستگاه دولت‌ها و قدرت آن‌ها را ایلی و قبیله‌ای کرد (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۱۲۴). با توجه به ماهیت دامدارانه و کشاورزی اقتصاد ایران بویژه تا قبل از ورود نفت در شریان اقتصادی آن نقش و تأثیر ایلات هم در سیاست و هم در عرصه‌های نظامی ایران چشمگیر بوده است. ایلات و عشایر همچنین خاستگاه بخشی از حاکمیت‌ها و خاندان‌های حکومت‌گر ایرانی نیز بوده‌اند (مشفق‌فر، ۱۳۸۶: ۲۶).

گرایش‌های گریز از مرکز ایلات و عشایر از چالش‌برانگیزترین رویدادها در تاریخ ایران بشمار می‌روند. به ویژه در روزگار قاجاریه شرایط سیاسی زمانه و برخی تصمیم‌های خودسرانه به ایجاد کنش و واکنش‌های پردامنه‌ای میان سران ایلات و حکومت مرکزی انجامید. شورش، سرکشی و سرپیچی، هم‌پیمانی و پیمان‌شکنی و یورش و سرکوب، درگیری‌های فرساینده و بی‌پایانی را با دولت مرکزی آغاز نمود. از سوی دیگر هم‌ستیزی‌های درون‌ایلی به منظور کسب قدرت پیامدهای ناگواری بر ساختار جامعه می‌گذاشت.

۱-۱- بیان مسئله

درگیری بین ایلات کوچ‌رو و ساکنان شهرها و روستاها سابقه طولانی دارد. این شرایط مخصوصاً در برهه‌هایی که حاکمیت مرکزی تضعیف می‌شد نمود بیشتری به خود می‌گرفت. نمونه آشکاری از این گونه تقابل‌ها، یورش رمضان‌خان باصری به منطقه خور و بیابانک است که ریشه در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت. رمضان‌خان - رئیس تیره عبدلی از ایل باصری فارس - که اجداد وی در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه به اصفهان کوچ کرده بودند، در اواخر دوره قاجار برای تصاحب عنوان کلانتری ایل باصری و به دست آوردن مرتع به ایالت فارس برگشت و چندین مرتبه با خوانین و کلانتران این ایل به جدال و منازعه پرداخت. در این بازی قدرت، رمضان‌خان بازنده و بدنال‌قتل یکی از خوانین باصری فارس (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۲۷ و ۱۴۴) و اوضاع اجتماعی نابسامان این ایالت که گرفتار ناامنی، قحطی، گرسنه‌میری و بیماری شده بود (همان: ۱۵۱ - ۱۵۳ و ۱۷۰) مجدداً و برای همیشه از ایالت فارس به اصفهان در نزد خویشاوندان خود برگشت (دومورینی، ۱۳۷۵: ۳۷). ماجراجویی‌های رمضان‌خان در این مرحله خاتمه نیافت به گونه‌ای که در اصفهان خویشاوندان دور را نیز با خود هم‌داستان نمود و بر نیرو و توش و توان خود افزود. وی به منظور به دست آوردن چراگاه و مرتعی برای اتباع خود یورشی را به منطقه خور و بیابانک واقع در کویر مرکزی ایران آغاز نمود. خان باصری توانست با استفاده از ضعف حاکمیت مرکزی و عدم نظارت کافی بر ایالات و نارضایتی ساکنان این منطقه از حاکمان خود به راحتی بر خور و بیابانک مسلط شود (پیشین: ۱۴۶). تهران در آن برهه با گسست‌ها، شکست‌ها و فترت ناشی از نهضت مشروطه درگیر بود و نمی‌توانست به‌درستی بر پهنه شهرهای ایران چیره باشد، ولی به هر راهی که بود پس از آنکه نزدیک به یک سال از این شورش می‌گذشت نیروهای دولتی به فرماندهی میرزا ابراهیم‌خان - حکمران طبس - مأمور بیرون راندن وی از منطقه خور و بیابانک شدند (منشی‌باشی: برگ ۵). در این نبرد رمضان‌خان شکست خورد و به روستای دور از دسترس رشم در دامنه کوهستان‌های سمنان پناه برد (همان: ۱۸۰). ولی بازهم دست از سرکشی نکشید و تا سال ۱۳۰۷

شمسی به اتفاق پسرش به کاروانیانی که از کویر مرکزی ایران می گذشتند دستبرد می زد (سند، ۶/۵۸/۲۷/۱/۳۰ ج، برگ: ۱-۷).

مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی زمینه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یورش رمضان خان باصری به خور و بیابانک و چگونگی رانده شدن وی از این منطقه است. فرضیه این نوشتار آن است که رمضان خان پس از آنکه نتوانست به اهداف سیاسی و اقتصادی خود در کسب عنوان کلانتری ایل باصری و به دست آوردن مرتع در ایالت فارس دست یابد، به دلیل یک همسستیزی طایفه ای که به قتل یکی از خوانین باصری توسط وی انجامید و نیز اوضاع نامساعد اجتماعی ایالت فارس که به دلیل حضور انگلیسی ها در گیر قحطی و ناامنی شده بود، از این ایالت خارج شد و با در نظر داشتن مؤلفه هایی همچون کاهش نظارت حکومت مرکزی در مناطق کویر مرکزی ایران و نارضایتی ساکنان این مناطق از حاکمان خود سرانجام خور و بیابانک را برای به دست آوردن چراگاهی مناسب برای خود و همراهانش برگزید. با این حال عملکرد نامناسب وی در مدت حضور یازده ماهه اش در این منطقه به همراه مقابله منسجم نیروهای دولتی مستقر در طبس موجب شد که وی نتواند سلطه درازمدتی بر این منطقه داشته باشد.

۱-۲- پیشینه پژوهش

در پژوهش هایی که تاکنون پیرامون ایل باصری به انجام رسیده به گونه ای گذرا و کلی به موضوع یورش رمضان خان و همراهانش به منطقه خور و بیابانک پرداخته شده است. مهم ترین این پژوهش ها کتاب «رویدادهای تاریخی ایل باصری» (یوسفی، ۱۳۹۵) است که به ارائه توضیحاتی کلی درباره این واقعه بسنده کرده است. در پژوهشی دیگر با عنوان «ایل باصری از ترانس تاله باز» (توکلی، ۱۳۷۹) نیز به صورت مختصر به درگیری رمضان خان با دیگر خوانین باصری و مهاجرت وی به اصفهان و سپس خور و بیابانک اشاره شده است. کتاب «وقایع ایلات خمسه و پژوهشی در تبارشناسی ایل عرب جباره و شیانی» (نجفی، ۱۳۹۱) هم آگاهی های کلی ای درباره یورش باصری ها به کویر مرکزی ایران ارائه می دهد. در توضیحاتی که عبدالکریم حکمت یغمائی بر کتاب «جندق و قومس در اواخر دوره قاجار» (هنریغمائی، ۱۳۶۳) نوشته است، ضمن اشاره به

ماجرای یورش رمضان خان به منطقه خور و بیابانک، به برخی از ابیات قصیده جندقیه که گویا نسخه‌ای از آن را در اختیار داشته به عنوان شواهد تاریخی این رویداد استناد شده است. همچنین در کتاب «جندق روستایی کهن بر کران کویر» (حکمت یغمائی، ۱۳۵۳) در ذیل عنوان «چند واقعه تاریخی» به یورش باصری‌ها به منطقه خور و بیابانک نیز اشاره مختصری شده است. از آنجایی که پژوهش پیش‌رو تلاش دارد زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یورش رمضان خان باصری به منطقه خور و بیابانک و چگونگی بیرون رانده شدن وی از این منطقه را به صورت مشروح و با تکیه بر نسخه خطی قصیده جندقیه مورد بررسی قرار دهد دارای نوآوری است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت پژوهش

نقش آفرینی ایلات در صحنه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع جامعه در تاریخ ایران دوره اسلامی جدای از آنکه در برخی موارد می‌توانست پیامدهای مناسبی به همراه داشته باشد، در اکثر برهه‌ها موجب ایجاد چالش‌هایی برای جامعه می‌شد. یورش تیره‌هایی از ایل باصری به کویر مرکزی ایران جدای از آنکه گویای سیاست‌های نادرست سلاطین قاجار در نحوه مواجهه با مسئله ایلات و عشایر و البته عدم توانایی آن‌ها در نظارت بر ایالات و ولایات بود، بیان‌کننده کشاکش همیشگی میان عناصر ایلپاتی و یکجانشین شهری و روستایی بود. گذشته از این تأثیر مداخلات بیگانگان در امور داخلی حکومت قاجار نیز نقش مهمی در کنش و واکنش ایلات در این دوره ایفا می‌کرد. علاوه بر آنکه بررسی زمینه‌های یورش باصری‌ها به منطقه خور و بیابانک از اهمیت فراوانی برخوردار است، از آنجایی که این کار با تکیه بر منبع نویافته‌ای که به طور مستقیم با این رویداد سر و کار دارد انجام گرفته، اهمیت و ضرورت آن دوچندان می‌شود.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- آشنایی با نسخه خطی قصیده جندقیه و سراینده آن

قصیده جندقیه یکی از آثار نویاب و منحصر به فرد تاریخی - ادبی است که توسط شخصی به نام میرزا محمد علی منشی باشی دیهشکی طبسی سراییده شده است. منشی باشی شاعر و ادیب قرن سیزده و چهارده قمری است. وی در سال ۱۲۶۷ ق در دیهشکک طبس متولد شد. بعد از اتمام تحصیلات به سبب لیاقت و کاردانی که داشت به عنوان منشی مخصوص به دربار عمادالملک اول حاکم طبس راه یافت و تا پایان حیات خویش خدمات ارزنده‌ای به این خاندان نمود.^۱ از وی آثار دیگری همچون طرب، دیوان اشعار، شغالنامه و شلغم شوروا نیز برجای مانده است. منشی باشی به سال ۱۳۴۵ ق در سن ۷۸ سالگی در گذشت و در منطقه دیهشکک طبس به خاک سپرده شد (امینیان مدرس، ۱۳۳۷: ۳۶).

درون مایه قصیده جندقیه شامل شرح یورش رمضان خان باصری به منطقه خور و بیابانک و نحوه مقابله نیروهای دولتی با وی است. رمضان خان در تاریخ سیزدهم رمضان سال ۱۳۳۶ ق بر قلعه ایراج مسلط شد (همان: ۱۴۴ و ۱۴۶) و در هجدهم رجب سال ۱۳۳۷ ق در مقابل نیروهای دولتی شکست خورد و به روستای صعب العبور رشم سمنان پناه برد (همان: ۱۷۱). اما زمان سرایش نهایی قصیده جندقیه هفتم جمادی الثانی سال ۱۳۳۹ ق بوده است (منشی باشی، نسخه خطی: برگ ۷). بنابراین بین زمان وقوع حادثه تا سرایش نهایی قصیده دو سال وقفه افتاده است. به نظر می‌رسد منشی باشی در این مدت مشغول به نظم در آوردن این رویداد بوده باشد. حضور سراینده در متن حادثه از نقاط قوت کار وی است و خطاهایی که ممکن است در اثر این وقفه دوساله در سرایش قصیده به وجود آمده باشد را پوشش می‌دهد امری که مورد تأکید منشی باشی نیز قرار گرفته است:

بدوره خود من بود جنگ و وقعه خور
که فرق هاست بسی بین هر عیان و خبر

(همان: برگ ۷)

با این حال وابستگی منشی باشی به دستگاه سالار ارفع (امینیان مدرس، ۱۳۳۷: ۳۶؛ منشی باشی، نسخه خطی: برگ ۴) بر نحوه روایت وی از این حادثه اثرات منفی گذاشته است. قصیده شامل سیصد بیت است که در وزن مفاعلهن فعلا تین مفاعلهن فعلن و در بحر مجتث مثنی مجذوف سراییده

شده است. حجم زیادی از آن مربوط به ستایش سالار ارفع و تملقات شاعرانه است. با این حال سراینده توانسته است اطلاعات نسبتاً کاملی درباره این حادثه در اختیار خواننده بگذارد. نگارش آن ساده ولی درعین حال دارای برخی واژه‌های تاریخی، ادبی و محلی است.^۲

۲-۲- پیشینه ایل باصری و رمضان خان

فارس از دیرباز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سکونت‌گاه‌های عشایری در ایران مطرح بوده است (لمبتون، ۱۳۶۲: ۴۹۷). یکی از ایلات شناخته شده این منطقه طایفه باصری است. باصری‌ها از عشایر فارس‌زبانی هستند که از زمان‌های دور که اوان آن بر ما پوشیده است در این استان به دامداری مشغول بوده‌اند (امیری، ۱۳۸۷: ۸۵-۸۴). این ایل از تیره‌های مختلفی تشکیل شده، که گذشت زمان و افزایش جمعیت در انشعاب تیره‌های جدید از آن نقش داشته است (بهاروند، ۱۳۶۰: ۱۹۰). این تیره‌ها شامل عبدلی، علی‌قلی، لبوموسی، علی‌قنبری، ظهرابی، کلمبه‌ای، جوجین، علی‌شاهقلی، حنائی، نفر، (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۷۷/۲) فرهادی، کرمی، سروستانی، ایل خاص (پیشین: ۱۹۰) و دربارضرغام هستند (افشارسیستانی، ۱۳۶۸: ۶۷۲/۲). درباره خاستگاه باصری‌ها اختلاف نظر زیادی وجود دارد؛ (بهاروند، ۱۳۶۰: ۱۹۰) به گونه‌ای که در یک تقسیم‌بندی باصری‌ها را به دو شاخه علی‌میرزایی و ویسی تقسیم می‌کنند (نجفی، ۱۳۹۱: ۱۸۱؛ سهام‌پور، ۱۳۷۷: ۷۲؛ امیری، ۱۳۸۷: ۸۵-۸۴)، که شاخه علی‌میرزایی را باصری‌های اصلی ذکر کرده؛ و شاخه ویسی را مهاجران خراسانی دانسته؛ که به این ایل پیوسته‌اند (نجفی، ۱۳۹۱: ۱۸۱؛ امیری، ۱۳۸۷: ۸۵-۸۴). برخی دیگر معتقدند که خاستگاه اولیه باصری‌ها تربت حیدریه خراسان بوده و در گذشته‌های نامشخصی رده‌هایی از آن‌ها به فارس و سمنان و مناطق دیگر کوچ کرده‌اند؛ و شاخه اصلی و بزرگ آن‌ها در فارس سکونت گزیدند (صفی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۳۱۱). گروهی از نوادگان ویسی‌ها نیز عقیده دارند که از نوادگان اوپس قرنی هستند که قرن‌ها قبل از بصره به همدان درآمده و در آنجا فوت کرده و ایل و تبارش ابتدا به خراسان و سپس به فارس آمده‌اند. با این حال زمان یکی شدن این دو و تشکیل ایل بزرگ باصری و وجه تسمیه باصری و ریشه‌های آن به هیچ روی دانسته نیست (امیری، ۱۳۸۷:

۸۴-۸۵). به عبارت بهتر اصل و نسب این ایل تاکنون به نیکی کاویده نشده است (شهبازی، ۱۳۶۹: ۷۶؛ یوسفی، ۱۳۹۲: ۹). و روایت‌های موجود در این باره آشفته و مغشوش است. منشا نژادی آن‌ها را عرب، ترک، و یا ترک و عرب ذکر کرده‌اند برخی دیگر آن‌ها را فارس و از بقایای پاسارگادی‌ها می‌دانند که به مرور زمان به پاساری و سپس باصری دگرسان شده است (یوسفی، ۱۳۹۲: ۹ و ۱۶). با همه این گفتمان‌ها اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران این ایل را از جمله ایلات ایرانی و فارس زبان دانسته‌اند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۲۳؛ نجفی، ۱۳۹۱: ۱۸۱؛ دومورینی، ۱۳۷۵: ۳۷؛ صفی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۳۰۸؛ آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۵۹). علاوه بر جمعیت باصری فارس گروه‌های گوناگون دیگری یافت می‌شوند که خودشان را مستقیماً مشتق از ایل باصری می‌دانند. در حالی که گروه‌های دیگری مدعی نسبت یا سببیتی با این ایل هستند. مانند دسته‌های چادرنشینی که حدود صد سال پیش از جمعیت اصلی جدا شده و امروزه در اصفهان سکونت دارند یا گروه‌های دیگری که در شمال غربی فارس و اطراف سمنان هستند (بارث، ۱۳۴۳: ۷). مؤلف فارسنامه ناصری قشلاق این ایل را بلوک سروستان و کربال و ییلاق آن‌ها را بلوک ارسنجان و کمین ذکر کرده است (فسائی، ۱۳۶۷: ۲ / ۱۵۷۶). باصری‌ها به زبان فارسی با لهجه‌ای بسیار نزدیک به زبان فارسی محلی شیراز صحبت می‌کنند و غالب این افراد فقط همین زبان را می‌دانند در حالی که بعضی از آن‌ها به دو زبان فارسی و ترکی و معدودی به زبان‌های فارسی و عربی صحبت می‌کنند (پیشین: ۶). ریاست باصری‌ها در همه ادوار برعهده اعضای خود این ایل نبوده است. از زمان صفویه حکومت و ضابطی ایل باصری ضمیمه حکومت ایل عرب بود (فسائی، ۱۵۷۶/۲ - ۱۵۷۷). در سال ۱۲۹۱ ق قوام‌الملک امور ایل باصری را به حاجی نصرالله خان سرتیپ واگذار کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۹). در ۱۳۱۲ ق سرپرستی ایلات اربعه، متشکل از ایلات عرب، اینانلو، فیلی و باصری به نواب عین‌الملک داده شد (همان: ۴۸۱).

از دوره قاجاریه ایل باصری در عرصه سیاسی فعال بود به گونه‌ای که در سرکوب شورش بهارلویها با نیروهای دولتی همکاری کردند. باصری‌ها در سال ۱۳۰۱ ق از سنگینی مالیات به مرکز گلایه کردند (همان: ۳۸۲ و ۲۸). همکاری ایل باصری با حکومت مرکزی جنبه میهن‌دوستانه نیز به خود گرفت به گونه‌ای که آقاخان، کلانتر این ایل به همراه دیگر خانهای فارس و بختیاری طی

تلگرافی به مجلس شورای ملی به تجاوزات دولت روسیه اعتراض کرده و آمادگی خود را برای فداکاری در راه میهن اعلام نمود (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۳/۶۹۷-۶۹۶). یکی دیگر از مهم‌ترین نمودهای حضور ایل باصری در عرصه منازعات سیاسی عضویت آن‌ها در اتحادیه ایلیاتی خمسه است. قاجاریه در راستای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» از چند شیوه استفاده می‌کردند (فوران، ۱۳۸۶: ۲۱۱). یکی از این حربه‌ها جدایی افکنی میان ایلات بود. بدین شیوه آنان را ناتوان یا هم‌آوردان تازه‌ای برای آنان می‌تراشیدند تا از هم‌داستانی و نیرو گرفتن آنان بر ضد خود جلوگیری کنند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۵۷). چنانچه یکی از آشکارترین کنش‌های ایل باصری در پهنه سیاست هم‌پیوندی و هم‌داستانی آنان با چهار ایل دیگر در سامان دادن ایلات پنج‌گانه یا خمسه است. در این زمان شمار و توان ایل قشقایی در ولایت فارس رو به گسترش بود و در کشمکش‌های نظامی نگرانی شاهان قاجار را برانگیخته بود (کیانی، اشرف و کیان، ۱۳۹۶: ۱۱۱). قشقایی‌های فارس با شماری از ایلخانان توانمند و بانفوذ هم‌داستان شده و با همراه کردن تیره‌های کوچکی که پیش‌تر از زنده‌ها پشتیبانی می‌کردند، به نیرویی یکه‌تاز که بیش از دوازده هزار سوار و تفنگ‌دار را در برمی‌گرفت بدل شدند (پیشین: ۵۸). قاجارها نخست کوشیدند با پشتیبانی بختیاری‌های محلی، بویراحمدی‌ها و خانواده قدرتمند حاج ابراهیم که در سرنگونی زنده‌ها دست داشتند، آنان را به زیر چنبره قدرت خود درآورند، ولی در این زمان بختیاری‌ها و بویراحمدی‌ها به کینه‌جویی‌های درونی گرفتار بودند و ازین رو از رویارویی با قشقایی‌ها بازماندند. ازین رو شاهان قاجار شیوه دیگری را آزمودند که همانا برپا کردن هم‌داستانی میان ایلات پراکنده بود (همان: ۵۸).

این هم‌داستانی و اتحاد به سال ۱۲۷۵ ق با یاری یک بازرگان شیرازی به نام قوام الملک از ایل‌های پارسی زبان و ترک و تازی پدید آمد (کیانی، اشرف و کیان، ۱۳۹۶: ۱۱۱) و سپس همو به نخستین ایلخان آن هم‌داستانی برگزیده شد؛ بنابراین ایلات خمسه یا پنج‌گانه پدیده‌ای بود که تنها بنا بر خواست دولت مرکزی سامان گرفت و یک بازرگان سرشناس شهری آن را رهبری می‌کرد (پیشین: ۵۹) که مهم‌ترین دلیل آن بازداري از نیرو گرفتن ایل قشقایی و خنثی کردن قدرت آن ایل بزرگ بود. از همین رو رهبری سیاسی و دیوانسالاری این هم‌داستانی، به قوامی‌ها سپرده شد که از

خاندان‌های رقیب قشقایی به شمار می‌رفتند (بیات، ۱۳۶۵: ۲۴). پس از تثبیت قدرت رضاشاه پهلوی وی که جولان دادن ایلات در صحنه سیاست کشور را بر نمی‌تابید در سال ۱۳۱۱ شمسی به اسکان اجباری باصری‌ها پرداخت (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۸۸). با این حال این ایل بعد از استعفای رضاشاه در سال ۱۳۲۰ شمسی بار دیگر به زندگی کوچ‌نشینی بازگشتند (بارث، ۱۳۴۳: ۹) و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ابعاد کوچک‌تری همچنان به زندگی کوچ‌نشینی خود ادامه می‌دهند. رمضان خان فرزند علیمردان از طایفه عبدلی است. اجدادش در زمان فتحعلی شاه قاجار به منطقه اصفهان مهاجرت کرده و در آن جا به تیره بالا ولایتی معروف شدند (پیشین: ۱۲۶-۱۲۷). بارث نیز بدون اشاره به تیره خاصی از مهاجرت دسته‌هایی از ایل باصری به اصفهان در دوره قاجار صحبت کرده (پیشین: ۷) که احتمال همان بستگان رمضان خان بوده‌اند. رمضان خان شخصی مهیب (منشی‌باشی: برگ ۳) با هیکلی تنومند و توانایی بدنی بالا توصیف گشته است. وی همچنین شجاع، رشید، متهور، ماجراجو و از لحاظ رشادت زیانزد خاص و عام بود. از وضعیت مالی خوبی برخوردار بود به گونه‌ای که همیشه پنجاه نفر دور و بری داشت. رمضان خان سه همسر اختیار نمود. اولین آنان زنی به نام فاطمه بود (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۲۶) که حسین خان، زربانو، مخمل و حاجی بی بی از وی متولد شدند. همسر دومش زینب نام داشت و سومین زن او نیز اهل روستای رشم بود و از وی علی‌مراد خان، آقاخان و کبری متولد شدند. رمضان خان پس از ناکامی در رقابت با دیگر خوانین باصری فارس برای کسب عنوان کلانتری این ایل به اصفهان برگشت (همان: ۱۲۷ و ۱۴۴) از اصفهان به خور و بیابانک رفت و پس از مدتی توسط حاکم طبس در سال ۱۳۳۷ ق از آن منطقه رانده شد. پس از آن به روستای رشم در سمنان پناه برده و در قلعه این روستا مستقر شد تا اینکه در سال ۱۳۴۷ ق در یک هم‌ستیزی طایفه‌ای توسط دسته‌ای از شیرخانی‌ها کشته شد (همان: ۱۸۰).

۲-۳- جغرافیای تاریخی منطقه خور و بیابانک

خور و بیابانک از دیدگاه جغرافیایی تاریخی پرفراز و نشیبی داشته است. و به فراخور تحولات سیاسی و تاریخی در ذیل مناطق مختلفی قرار گرفته است. در واقع این منطقه در ابتدا شامل دو

ناحیه جداگانه به نام جرمق یا بیابانک و خور بوده که بعداً به هم پیوسته و به صورت خور و بیابانک درآمده است. البته بیابانک نام دهی مخصوص نبوده و این لفظ به طور عام به کلیه دهات این منطقه اطلاق می شده است^۳ (حقیقت، ۱۳۶۲: ۲۶۷). در قسمت علیای کویر بین اصفهان و طبس قهستان واحه‌ای است که امروز آن را جندک یا بیابانک می گویند. ولی در قرون وسطی تازیان آنرا جرمق و فارس‌زبانان گرمه می نامیدند. و مشتمل بر سه دهکده بود جرمق یا گرمه، بیادق (به فارسی پیاده) و ارابه (لسترنج، ۱۳۹۳: ۳۴۸). دسته‌ای از منابع بدون اشاره به اسامی آبادی‌های جرمق آن را منطقه‌ای می دانند که از سه دیه تشکیل شده بود (اسطخری، ۱۳۴۷: ۱۸۵؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۲). ابن حوقل ضمن اشاره به نام این منطقه به دیه‌های آن نیز اشاره کرده و می گوید: «جرمق را سهده (=سه‌ده) نامند به معنی سه قریه به نام یکی بیادق (پیاده؟) و دیگری جرمق و سومی ارابه (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۴۴). ناصرخسرو روایت متفاوتی درباره این منطقه دارد وی ناحیه بیابانک را مرکب از ده الی دوازده دیه می‌داند که گرمه یکی از این آبادی‌ها بوده است (قبادیانی مروزی، ۱۳۷۰: ۱۶۷). در متون جغرافیایی سده‌های نخستین اسلامی خور در زمره خراسان ذکر شده است (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۰؛ حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۹۱؛ اسطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶؛ ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۱۸۰). این منطقه در دوره قاجار جندق و بیابانک نام داشت و به قرای سبعة معروف بوده که مرکب از هفت قریه به نام جندق، فرخی، خور، بیاضه، اردیب، ایراج و مهرجان بوده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۴ / ۲۲۶۰-۲۲۶۱). جدای از این هفت منطقه مهم بیش از صد و پنجاه قریه و دهکده پراکنده در خور و بیابانک وجود دارد. (یغمائی، بی تا: ۳). از نظر سیاسی و اداری جندق و بیابانک تا اواخر زمامداری فتحعلی شاه قاجار ضمیمه یزد بود. در سال ۱۲۴۵ ق تابع ایالت قومس (سمنان و دامغان) شد. در سال ۱۳۳۷ ق از سمنان جدا و تابع ایالت خراسان و سیستان گردید. از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ ش ولایتی مستقل بود. در سال ۱۳۰۶ ش مجدداً جزء خطه یزد شد (هنریغمائی، ۱۳۶۳: ۱۱۷) و امروزه با عنوان شهرستان خور و بیابانک با وسعت ۱۰۹۸۳ کیلومتر مربع به عنوان یکی از شهرستان‌های استان اصفهان (ملک و کلانتری، ۱۳۹۳: ۵۵) در شرقی‌ترین بخش این استان واقع شده است (حکمت یغمایی، ۱۳۹۲: ۲۲۵). خور و بیابانک از طرف شمال به دشت کویر مرکزی که

در جنوب شهرستان‌های سمنان و دامغان واقع است از طرف جنوب به بخش بافق شهرستان یزد از خاور به بخش طبس شهرستان فردوس خراسان و از باختر به بخش انارک محدود می‌شود (حقیقت، ۱۳۶۲: ۲۶۶).

محصولاتی که در جرمق یا همان بیابانک کشت می‌شده شامل خرما (قبادیانی مروزی، ۱۳۷۰: ۱۶۷) و کشت مخصوص چهارپایان بود (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۴۴). ساکنان این منطقه همچنین به پرورش مواشی نیز اشتغال داشته‌اند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۲). جمعیت این منطقه به علت هوای گرم و نیمه‌خشک (قبادیانی مروزی، ۱۳۷۰: ۱۶۷) و کم‌آبی (پیشین: ۱۴۲) قلیل بوده است به گونه‌ای که ابن حوقل کل جمعیت آنجا را هزار نفر عنوان می‌کند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۴۴). خور نیز منطقه‌ای کم‌آب و گرم و خشک بوده (اسطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶) که آب آن از طریق حفر قنات تأمین می‌شده، (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۰؛ حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۹۱؛ ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۱۸۰) و شغل ساکنان آن نیز پرورش چهارپایان بوده است (حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۹۱؛ ابن حوقل، ۱۳۴۶: ۱۸۰). اعتمادالسلطنه خور و بیابانک را منطقه‌ای خشک و کم‌آب با تابستانی بسیار گرم و زمستانی نزدیک به اعتدال معرفی کرده که شغل اکثر اهالی آنجا کشاورزی و دامداری است و علاوه بر آن به تولید چکمه و تهیه و فروش زغال و هیزم نیز اشتغال دارند. بازدهی کشاورزی این منطقه کم بوده، به گونه‌ای که «به زحمت تخمی دو تخم از مزارع حاصل برمی‌دارند» و محصول آن فقط کفاف سه ماه معیشت ساکنان آنجا را که ۲۵۰۰ نفر بوده‌اند، را می‌داده است. محصولات کشاورزی این منطقه عبارت از خرما، انار و سایر میوه‌ها بوده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۴ / ۲۲۶۱-۲۲۶۰).

۲-۴ - زمینه‌های شکل‌گیری شورش رمضان خان

۲-۴-۱ - زمینه‌های سیاسی

زمینه‌های سیاسی شورش رمضان خان را می‌توان در دو مؤلفه مورد بررسی قرار داد. نخست تضعیف نظارت حکومت مرکزی بر ایالات و ولایات و ناتوانی در کنترل قدرت ایلات در اواخر دوره قاجار که خود معلول ناکامی در برقراری نظام مشروطه و مداخلات خارجی بود. شایسته یادآوری است که دوره زمانی بین سال‌های ۱۲۸۸ - ۱۲۹۹ ق / ۱۹۰۹ - ۱۹۲۱ م اصطلاحاً دوره

«ازهم پاشیدگی» حکومت قاجار نامیده می‌شود. (آبراهامیان، ۱۳۹۲؛ ۱۲۸). در این بازه زمانی چشمداشت‌های بزرگی که از مشروطیت می‌رفت بر اثر درگیری‌های داخلی و فشارهای خارجی خیلی زود از بین رفت. در اواسط سال ۱۲۸۹ ق/ ۱۹۱۰ م نمایندگان مجلس به دو دسته تقسیم شده بودند که هواداران مسلح آن‌ها می‌خواستند خیابان‌های تهران را به میدان نبرد خونین تبدیل کنند. در اواسط سال ۱۲۹۰ ق/ ۱۹۱۱ م نیروهای انگلیسی به سوی شهرهای جنوبی و شمالی در حرکت بودند. در سال ۱۲۹۴ ق/ ۱۹۱۵ م نیروهای عثمانی به نواحی غرب حمله کردند و عوامل آلمانی هم مشغول قاچاق اسلحه برای طوایف جنوب بودند. دولت مرکزی در بیرون از پایتخت وجود خارجی نداشت و اوضاع هم رفته رفته وخیم تر می‌شد. در سال ۱۲۹۹ ق/ ۱۹۲۰ م در آذربایجان و گیلان حکومت‌های خودمختار برقرار شده بود. رؤسای ایلات بیشتر مناطق کردستان، خوزستان و بلوچستان را در دست داشتند. نیروهای انگلیسی برای نجات برخی قسمت‌های ثروتمند جنوب در حرکت بودند. شاه جواهرات سلطنتی را دسته‌بندی کرده و برای فرار به اصفهان آماده شده بود (همان: ۱۲۹).

در واقع در مقطع بین برپایی مشروطه تا کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی حوادثی چون مشروطیت، به توپ بستن مجلس، فتح تهران، برپایی مشروطه دوم، اتمام حجت روسیه و جنگ جهانی اول به وقوع پیوست. و در تهران مشکلات فراوانی بر سر راه نظام جدید به وجود آمد که مجال پرداختن (سادات و میرجعفری، ۱۳۸۹: ۵۵) به گوشه و کنار کشور را نمی‌داد. تزلزل کابینه‌ها یکی از اشکالات آن دوره بود به طوری که میانگین عمر هر کابینه سه ماه بود. احمدشاه سایه خردسالی از خدا بر روی زمین شمرده می‌شد و نخست وزیر سعی می‌کرد که تمام ارکان قدرت را در دست بگیرد. در واقع این برهه دوران گسست اقتدار حکومت مرکزی است. به همین دلیل در گوشه و کنار کشور والیان، حاکمان، سران ایلات و عشایر، یاغیان و صاحب نفوذان محلی از فرصت بهره برده و برای خود قلمرویی پدید آورده بودند (همان: ۵۶). این وضعیت که ناشی از دخالت کشورهای خارجی و بی‌کفایتی زمامداران داخلی بود و باعث کاهش قدرت حاکمیت مرکزی و در نتیجه کم شدن نظارت در ولایات شده بود؛ (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۳/ ۶۹۶-۶۹۷) باعث گشت

که گروه‌های یاغی همچون دارودسته‌های محمد نیشابوری، رمضان باصری، علی خان سیاهکوهی، احمدخان مورچه‌خورتی، نایب‌حسین کاشی و پسرش ماشالله خان در حاشیه کویر مرکزی ایران از خراسان تا اصفهان فعال گشته و برخی مناطق را عملاً به زیر نفوذ خود درآوردند (انتخابی، ۱۳۷۲: ۱۸۸ - ۱۸۹). تأثیر این مؤلفه در شورش رمضان خان زمانی بیشتر به چشم می‌آید که وی بعد از ناکامی در رسیدن به هدف نخست خود - کسب کلانتری ایل باصری در فارس - دقیقاً منطقه‌ای را برای ادامه حضور خود و همراهانش انتخاب می‌کند - کویر مرکزی ایران - که جولانگاه راهزنان است و نظارت حکومت مرکزی بر آنجا نسبت به سایر ایالات بسیار کمتر است. بنابراین وضعیت نابسامان حکومت قاجار یکی از مهم‌ترین دلایلی بود که به چنین اتفاقاتی مجال ظهور می‌داد.

تلاش رمضان خان باصری برای تصاحب عنوان کلانتری این ایل که خود معلول اوضاع آشفته حکومت قاجار و سیاست‌های نادرست این حکومت درباره ایلات بود یکی دیگر از زمینه‌های سیاسی این واقعه به شمار می‌آید. اجداد رمضان خان در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار به اصفهان مهاجرت کرده بودند. بعد از مدت زیادی رمضان خان تصمیم گرفت به فارس برگشته و عنوان کلانتری ایل باصری را به دست بگیرد. بنابراین به منظور تحقق این هدف وی در سال ۱۳۲۸ ق به فارس کوچید و با حاجی محمدخان معین‌العشایر برای کسب این عنوان به رقابت برخاست اما توفیقی در این زمینه نیافته و در بهار همان سال به اصفهان برگشت (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۲۷). به نظر می‌رسد که تعداد زیادی از هم‌تباران رمضان خان او را در این سفر همراهی کرده باشند زیرا ربودن عنوان کلانتری از دست معین‌العشایر نیازمند مواجهه نظامی با وی بود که این امر لزوم حضور افرادی را در رکاب خان باصری می‌طلبید. رمضان خان بعد از کناره‌گیری حاجی محمدخان از کلانتری ایل باصری در سال ۱۳۳۶ ق برای دومین بار بر سر کسب این عنوان با پرویزخان به رقابت برخاست اما این بار نیز ناکام ماند و پس از درگیری بی‌حاصلی با پرهیزخان دوباره به اصفهان بازگشت (همان: ۱۴۴). با این حال بنا به گفته دومورینی قتل یکی از خوانین فارس به نام شجاع‌خان توسط رمضان خان موجب شده که وی به اتفاق تعدادی از بستگان خود برای همیشه فارس را ترک کند (دومورینی، ۱۳۷۵: ۳۷). نارضایتی ساکنان خور و بیابانک از عملکرد سیاسی

حاکمان این منطقه - مسعودلشکر و پدرش قدرت‌الله‌خان - (پیشین: ۱۴۵) نیز که از آشفتگی و نابسامانی‌های سیاسی حکومت قاجار و ناتوانی آن‌ها در نظارت بر اعمال گماشتگان خود نشأت می‌گرفت نیز در ذیل همین زمینه‌های سیاسی می‌گنجد. حدود هشت سال پیش از یورش رمضان‌خان به خور و بیابانک حکومت این منطقه که در آن زمان جز سمنان بود، از طرف امیراعظم قاجار به مسعود لشکر و پدرش قدرت‌الله‌خان سپرده شد (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۴۶). با این حال مؤلف تاریخ قومس مسعود لشکر را در شمار یاغیان این منطقه ذکر کرده است (حقیقت، ۱۳۶۲: ۳۵۳). از آنجایی که مسعودلشکر به دزدی و غارت اموال مردم می‌پرداخت (حکمت‌یغمائی، ۱۳۵۳: ۲۹). سکنه این منطقه از حکومت مسعودلشکر و پدرش به ستوه آمده و برای رهایی از جور آنان نامه‌های شکایت‌آمیزی به مجلس فرستادند. رعایای این منطقه همچنین به محض اطلاع از حضور خان باصری در منطقه تلاش کردند تا زمینه‌های درگیری دوطرف را فراهم نموده تا بلکه شانسی برای رهایی از حکومت ظالمانه ارباب خود داشته باشند. به همین دلیل بعد از ورود رمضان‌خان به منطقه به پیشواز وی رفتند این نارضایتی در تقاضای مردم خور و بیابانک برای قتل این پدر و پسر بعد از دستگیری به وسیله رمضان‌خان نیز نمایان است (پیشین: ۱۴۵ - ۱۴۶) و بدین ترتیب دفع فاسد را به افسد کردند (حکمت‌یغمائی، ۱۳۵۳: ۲۹) نارضایتی ساکنان منطقه از حاکمان خود موجب گشت که رمضان‌خان این منطقه را برای یورش خود مناسب تشخیص دهد (هنریغمائی، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

۲ - ۴ - ۲ - زمینه‌های اجتماعی

اگرچه ناکامی رمضان‌خان در تصاحب عنوان کلانتری ایل باصری در رقابت با خوانین باصری فارس و قتل یکی از آن‌ها دلیل اصلی خروج وی از فارس به حساب می‌آید اما در کنار این مؤلفه مشکلات عدیده‌ای که به یک بحران اجتماعی در فارس انجامیده بود نیز به گونه‌ای دیگر در خروج رمضان‌خان از فارس و نهایتاً یورش وی به منطقه خور و بیابانک سهم بوده است.

همزمان با جدال رمضان خان با دیگر هم تباران خود در فارس بیماری آنفولانزای نوع A به وسیله انگلیسی‌هایی که با قشقای‌ها در فارس در حال جنگ بودند، در این ولایت منتشر شد. این حادثه که در فرهنگ ایلی فارس اصطلاحاً به «سال دردی» معروف است (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۵۰؛ نجفی، ۱۳۹۱: ۶۴)، و از ۱۵ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۶ تا ۱۹ رمضان ۱۳۳۷ ق به طول انجامید اغلب ساکنان شهرها و مناطق عشایری را به کام مرگ کشانده و موجی از قحطی و ناامنی را به همراه آورد (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۵۱-۱۵۳).

بیماری گاوها در همان سال نیز موجب شد تا در روند شخم زدن زمین‌ها اختلال ایجاد شود. این امر در کنار احتکار گندم توسط انگلیسی‌ها و تداخل آن با مرگ بسیاری از مردم موجب قحطی و ناامنی گشت (همان: ۱۷۰). بنابراین رمضان خان به عنوان رئیس تیره عبدلی ایل باصری که موظف بود منافع رعایای خود را تأمین کند. با در نظر داشتن این اوضاع تصمیم به خروج از فارس گرفت.

۲ - ۴ - ۳ - زمینه‌های اقتصادی

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که در یورش رمضان خان به منطقه خور و بیابانک مؤثر بود. به دست آوردن مرتع و تأمین خواسته‌های مادی افراد تحت فرمانش بود (هنریغمائی، ۱۳۶۳: ۱۳۱). منابع در کنار تلاش وی برای کسب عنوان کلانتری ایل باصری از کوشش خان باصری برای به دست آوردن مرتع برای رعایای خود به عنوان یکی از دلایل اصلی کوچ وی به فارس یاد کرده‌اند همچنین «تنگی جا» را به عنوان یکی از دلایل خروج وی از این منطقه عنوان کرده‌اند (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۲۷). خود رمضان خان نیز پس از ناکامی در رسیدن به مقصود اصلی به این استدلال که تعداد خان‌های باصری در فارس زیاد شده و فارس برای سکونت وی مناسب نیست، به اصفهان بازگشت. از آنجایی که بعد از خروج نهایی رمضان خان از فارس و ورود به اصفهان وی بلافاصله به دنبال سکونت در منطقه‌ای می‌گشت که انتظارات وی را در این زمینه برآورده کند می‌بایست اظهار نمود که وضعیت مرتع و چراگاه در دشت ورژنه اصفهان نیز برای ادامه سکونت وی و همراهانش مناسب نبوده است. به همین دلیل وی بعد از استقرار در این منطقه در صدد دستیابی به

چراگاه و مرتع بهتری می‌افتد (همان: ۱۴۴ و ۱۴۵). بنابراین زمانی که وی با توصیه‌های مشیرالملک وزیر ظل‌السلطان حاکم وقت اصفهان (همان: ۱۴۵ - ۱۴۷) خور و بیابانک را برای مقصد نهایی خود انتخاب نمود به احتمال فراوان انگیزه‌های مادی را نیز مدنظر داشت. منطقه خور و بیابانک اگرچه منطقه‌ای کم‌آب و گرم و خشک با بازدهی اقتصادی پایینی بود اما بنا به گفته‌های اعتمادالسلطنه محصولاتی همچون خرما و انواع میوه‌ها از جمله انار برداشت می‌شده و هیزم و زغال فراوانی نیز از بیابان‌ها آن به دست می‌آمده؛ (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۴ / ۲۲۶۱-۲۲۶۰) که مهاجمین می‌توانستند با استثمار ساکنان آن منافع مادی خود را برآورده کنند. گذشته از این مناطق کویری برای پرورش حیوانات اهلی بخصوص بز و شتر قابلیت‌های بالایی داشت و می‌توانست در این زمینه انگیزه معقولی برای رعایای دامدار خان باصری باشد. از آنجایی که راه‌های کاروان‌رویی که شهرهای شمالی و جنوبی ایران را به هم پیوند می‌داد از کویر مرکزی ایران می‌گذشت (هنریغمائی، ۱۳۶۳: ۱۱۵) و نظارت حکومت مرکزی بر این منطقه نیز از بین رفته بود رمضان‌خان و وابستگان وی می‌توانستند از طریق غارت مال‌التجاره کاروانیانی که این منطقه عبور می‌کردند نیز عوایدی را نصیب خود کنند. چنانچه آن‌ها حتی پس از رانده شدن از منطقه خور و بیابانک این کار را انجام می‌دادند (سند، ۶/۵۸/۲۷/۱/۳۰، ج، برگ: ۱ - ۷).

۲ - ۵ - ورود رمضان‌خان به خور و بیابانک و تصرف قلعه ایراج

بعد از مشاوره‌های مشیرالملک رمضان‌خان به اتفاق همراهان خود به سمت خور و بیابانک حرکت کرد. با ورود وی به این منطقه بین مسعودلشکر و پدرش در مورد نحوه رویارویی با خان باصری اختلاف بروز کرد. قدرت‌الله خان معتقد بود که می‌بایست در مقابل تهاجم احتمالی خان باصری حالت تدافعی به خود گرفت، ولی پسرش طرفدار ملاقات با رمضان‌خان بود و سرانجام موفق شد رضایت پدرش را در این زمینه جلب کند. بنابراین آن‌ها به اتفاق هم به اردوی رمضان‌خان رفتند. ولی پس از پذیرایی مختصری به بهانه‌ای ساختگی دستگیر شدند. و بدنبال آن باصری‌ها به راحتی بر قلعه ایراج مسلط شده و مهمات و آذوقه آنجا را تصاحب کردند رمضان‌خان طبق

خواسته ساکنان این منطقه مسعود لشکر و پدرش را به دست مردم جندق سپرده و آن دو نیز در تاریخ سیزدهم رمضان سال ۱۳۳۶ ق به دست انتقام مردم جندق به قتل رسیدند (یوسفی ۱۳۹۵: ۱۴۵ و ۱۴۶). بدین شکل خان باصری موفق شد علاوه بر از میان بردن رقیب بر منطقه خور و بیابانک نیز مسلط شود. رمضان خان پس از تصرف قلعه ایراج خود را نایب‌الحکومه منطقه معرفی کرد. و توانست به مدت یازده ماه بر این منطقه حکومت کند (همان: ۱۴۶ و ۱۷۱).

۲-۶ - تدابیر حاکم خراسان برای مقابله با مهاجمین

رمضان خان در این مدت بر ساکنان منطقه سخت گرفته و به دزدی و شرارت پرداخت (حکمت یغمائی، ۱۳۵۳: ۲۹) به همین دلیل آن‌ها به قوام‌السلطنه حاکم وقت خراسان شکایت بردند. منشی‌باشی در این باره می‌گوید:

شنیده‌ام که دران ناحیت مکان کرده است
ز ایل باصری فارس فرقه‌ای ابتر
رئیسشان رمضان خان باصری پیری است
که می‌کند رم ازان گرگ ضیغم نر
(منشی‌باشی، نسخه خطی: برگ ۳ و ۴)

قوام‌السلطنه نیز میرزا ابراهیم خان ملقب به سردار مکرم - حاکم وقت طیس - را مأمور راندن مهاجمان از منطقه کرد. بنا به ادعای منشی‌باشی، سردار مکرم تجربیات زیادی در سرکوب شورشیان داشت (همان: برگ ۷ و ۵). برخی از پژوهشگران به نادرستی نوشته‌اند که به دنبال گزارش شکایات مردم، عمادالملک حاکم طیس از سوی خود سردار مکرم - میرزا ابراهیم خان - را برای سرکوب خان باصری برگزید (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۷۱). شایسته یادآوری است که حاکمیت میرزا ابوالقاسم عمادالملک دوم بر طیس در سال ۱۳۳۰ ق با مرگ وی به پایان رسیده و پس از این تاریخ تا سال ۱۳۴۸ ق طیس به دست فرزندش میرزا ابراهیم خان اداره می‌شد (قصایان، ۱۳۸۸: ۹۰۸)؛ بنابراین باید به گفته منشی‌باشی در این زمینه اعتماد کرد هرچند وی نیز در قصیده جندقیه به جای لقب سردار مکرم از لقب سالار ارفع برای میرزا ابراهیم خان استفاده کرده ولی از آنجایی که سالار ارفع را «مسمی به ابراهیم» می‌نامد (منشی‌باشی، نسخه خطی: برگ ۱) می‌توان گمان برد که سالار ارفع یکی دیگر از لقب‌های میرزا ابراهیم خان بوده است. قوام‌السلطنه درباره چگونگی رفتار با

رمضان خان باصری سه راهکار کشتن، اسارت و فرستادن به مرکز و سرانجام دور کردن او از منطقه را پیش پای وی می‌گذارد و سفارش می‌کند که پس از آن قلعهٔ ایراج را چنان ویران نماید که بتوان «ایمر» یا خیش گاو آهن را بر آن راند:

به ایل باصری آتش زن و به یاغی ملک بگش بئر رمضان خان باصری را سر
و یا که زنده فرستش به پیشگاه حضور و یا که برانش ازان ناحیت به جای دگر
پس از بهم زدن فتنه وقت رحیل بکوب قلعه ایراج را بآن ایمر
(همان: برگ ۵)

سالار ارفع بنا به توصیه‌های حاکم خراسان شخص کاردانی به نام امیرافخم را به عنوان نایب خود در حکومت طبس گذاشت تا در غیبت خود هم از این منطقه محافظت کند و هم پشتیبانی‌های لازم را برای ادامه نبرد به عمل آورد (همان: برگ ۴ و ۵). سپس با پشتیبانی تجهیزات و نیروهایی که بخش زیادی از آنها توسط حاکم خراسان تدارک دیده شده بود برای بیرون راندن مهاجمان طبس را به سمت خور و بیابانک ترک نمود.

رسید حکم که آهنگ کن سوی جندق سوار و توپ فرستادمت بران لشکر
درخت فتنه که زد ریشه در بیابانک ز بن برآر که آن نخل فتنه آرد بر
سپاه داری و زر داری و حکومت هم تفنگ داری و توپ کروپ و ملک حشر
(همان: برگ ۴)

موقعیت کویری خور و بیابانک همواره رفت و آمد سپاهیان را با دشواری رویاروی می‌کرد. این دشواری در تاریخ دارای پیشینه است. جلال‌الدین منجم و مورخ روزگار صفوی درباره سختی‌های عبور سپاه شاه‌عباس از آنجا به خراسان چنین آورده است: «که در هیچ عهد و زمان لشکری از آنجا عبور نکرده بود مگر قلیلی از قلت آن»

مگر که قطع بیابان یزد آسان است که کوه‌های بلا، ریگ این بیابانست
(منجم، ۱۳۶۶: ۱۹۵)

منشی‌باشی نیز آن راه را راهی دراز و بسیار گرم و خشک بازنمایی کرده که هیچ‌گونه آب و آبادانی و پوشش گیاهی در آن پیدا نبوده است. نیروهای دولتی پس از حرکت از طبس به جانب جوخواه از دهستان‌های نه‌گانه طبس رانده و پس از اقامتی یک‌شبه، به‌سوی جعفر و رباطات از دهستان‌های بخش خرائق یزد رفتند. در منطقه خلف بادام یا پشت بادام از دهستان‌های یزد جاسوسی از سوی سالار ارفع به جندق فرستاده شد تا چگونگی جایگیری دشمن را دریابد. آن جاسوس به آگاهی وی رسانید که ایل باصری پیش‌تر در مهرجان و جندق و خور اردو زده بودند، ولی پس از آنکه درمی‌یابند سپاه سردار مکرم نزدیک شده، به‌سوی قلعه ایراج گریخته و برای سنگرگیری و پدافند در برابر سپاهیان سالار در قلعه اردیب جای گرفته‌اند. به دنبال آن سالار به‌سوی بیاض پیمود. مردم این جایگاه پذیرایی شایانی از وی نمودند. پس از دو روز به‌سوی مهرجان پیمود تا به شکایات مردم رسیدگی کند (پیشین: برگ ۵ - ۶).

۲-۷- رویارویی دو گروه و فرجام سرکشی رمضان خان

منشی‌باشی در بازنمایی این جنگ نگاه‌های تهنی از سوگیری ندارد. این دریافت در وابستگی وی به درگاه حکمران طبس ریشه دارد. وی نیروهای رمضان خان را «زمخت‌بر، غول‌شکل، دیوسیر، سخت‌جگر، آهن‌دل، کمان‌کش، کریه و بد‌گهر» می‌نمایاند. به رمضان‌خان می‌تازد و وی را «ترسناک، تیره‌روان و خیره‌نگر» می‌خواند (همان: برگ ۳). منشی‌باشی به بیان ویژگی‌های سپاه هر دو سوی و بازنمایی افزارهای جنگی آن‌ها پرداخته است. وی نیروهای سالار را ستون‌پیکر، نهنگ‌صولت، اژدرنهب، فیل‌توان، هژیرحمله، نهرویله و گرگدن‌منظر می‌نمایاند. درباره ترکیب سپاه سالار نیز از فحوای ابیات قصیده جندقیه می‌توان چنین برداشت کرد که بخشی از سپاهیان وی از سواره‌نظامی سامان گرفته بود که از سوی قوام‌السلطنه برای وی فرستاده شده بود. بخش دیگر نیروهای پیاده‌نظام بوده است. درباره شمار این نیروها بنا به گفته منابع نخست هزار سوار سردار مکرم را همراهی می‌کردند و در بازه زمانی میان دو نبرد و در پی درخواست سردار، حاکم قاین نیرویی همراه با دویست نفر بلوچ زنده و جنگجو به یاری وی می‌فرستد (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۷۱). منشی‌باشی نیز از نیروهایی «جوان، ماهر و کارورزیده‌ای از قهستان، سیستان، بیرجند و طبس» که با

سرکردگی اشرف نظام به یآوری سردار مکرم آمده بودند یاد می کند. تفنگ‌های سه تیر و پنج تیر و یازده تیر و تفنگ مارتینی از سلاح‌های لشکریان سردار بوده است. این تفنگ‌ها همه ساخت انگلستان بودند. توپ کروپ ساخت کارخانه کروپ آلمان، از دیگر افزارهای سنگین آن لشکر بوده است (پیشین: برگ ۴، ۶، ۷). بیشتر نیروهای رمضان خان سواره نظام بوده: همه گسسته سوار و نبرده سوار همه ز خیم و خیم و کریه و بدگهر (همان: برگ ۳)

درباره شمار همراهان رمضان خان داده‌های یکدستی در دست نیست. هنگامی که رمضان خان از فارس به سوی اصفهان و سپس خور و بیابانک رفت، شماری تفنگچی از بستگان خود را همراه داشته است و پس از یورش به ایراج شمار بیست و چهار خانواده همراه رمضان خان به قلعه ایراج سرازیر شدند. رمضان خان نزدیک پنجاه نفر دوروبری داشت و پس از کشتن مسعود لشکر حاکم طبس با صد و پنجاه خانوار و دویست مرد جنگی در سمنان روزگار سپری می کرد. نیز یکی دیگر از خوانین باصری به نام غلامرضاخان که با او از فارس بیرون شده بود، همراه وی بود (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۷۱). شایان ذکر است که همراه رمضان خان گروهی دیگر به نام شیرخانی‌ها نیز می جنگیدند (دومورینی، ۱۳۷۵: ۳۷).

جنگ سختی میان نیروهای سردار مکرم و رمضان خان در جندق در گرفت. در این درگیری نزدیک به سیصد تن از نیروهای دولتی کشته شدند. پس از آن سردار یک ماه در آن جبهه ایستاد تا آنکه توپ و دویست نفر بلوچ زبده همراه با سربازان به منظور تقویت نیروهای دولتی به اردوی سالار پیوستند (هنریغمایی، ۱۳۶۳: ۱۳۲؛ یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۷۱). این نیروها از قهستان، سیستان، بیرجند و طبس به سرکردگی اشرف نظام با تجهیزات و ادوات جنگی کامل به به کمک سالار آمده بودند (منشی‌باشی، نسخه خطی: برگ ۷). در نبرد دوم نیروهای کمکی به ویژه بلوچ‌ها نقش چشمگیر و تعیین کننده‌ای داشتند. ده نفر از بلوچ‌ها خواهان آن شدند تا در زیر آتش خود را به قلعه برسانند و صد و نود نفر دیگر قلعه را به زیر آتش بگیرند. در یورش نخست سی توپ به قلعه زده شد و پنج نفر از بلوچ‌ها کشته شدند. نیروهای رمضان خان هنگامی که شنیدند شیرخان کشته شده

از سوی غرب قلعه گریختند. بدین سان قلعه ایراج در هجدهم رجب ۱۳۳۷ ق گشوده شد و رمضان خان و همراهانش از آن آشوب گریخته به قلعه رشم از روستاهای سمنان سرازیر و از جغرافیای خور و بیابانک رانده شدند (یوسفی، ۱۳۹۵: ۱۸۰). در زمان سکونت رمضان خان و همراهانش در روستای رشم نیز گزارش‌هایی از راهزنی باصری‌ها در منطقه خور و بیابانک موجود است. نامه‌ای از شکایت تجار یزد از رفتار حسین خان پسر رمضان خان به مجلس شورای ملی موجود است که از اخاذی‌های حسین خان از حاملین مال‌التجاره در کویر جندق به نمایندگان مجلس شکایت شده. تاریخ نگارش نامه فاصله زمانی بین ۱۳۰۵/۱۱/۵ تا ۱۳۰۶/۲/۶ شمسی است (سند، ۱۳۰۶/۲۷/۱/۳۰، ج ۶/۵۸، برگ: ۱ - ۷). در دسرآفرینی‌ها و آشوب‌گری‌های رمضان خان با کشته شدن وی در سال ۱۳۰۷ شمسی به دست شماری از شیرخانی‌های همراهش به پایان رسید. در پی آن درگیری دیگری بین پسر رمضان خان و شیرخانی‌ها روی داد که به کشته شدن شماری از شیرخانی‌ها انجامید. پس از این جدایی‌ها و ستیزه‌های درونی شیرخانی‌ها دوباره به فارس سرازیر شدند. بدین ترتیب ماجرای یورش رمضان خان به خور و بیابانک که از یک کشمکش طایفه‌ای آغاز شده بود با یک کشتار طایفه‌ای دیگر پایان یافت (پیشین: ۱۷۱ و ۱۸۰ - ۱۸۱).

نتیجه گیری

جنگ جندق بنا به زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با یورش رمضان خان باصری به منطقه خور و بیابانک شکل گرفت. ناکامی رمضان خان در تصاحب عنوان کلانتری ایل باصری فارس به همراه وضعیت آشفته حکومت قاجار که فرصت جولان به سرکشان و مهاجمان را می‌داد زمینه‌های سیاسی این شورش را فراهم نمود. همچنین وضعیت نابسامان اجتماعی ایالت فارس مقارن با حضور رمضان خان و اتباعش در آن که به دلیل اقدامات مخرب انگلیسی‌ها و گسترش بیماری دچار قحطی و ناامنی و گرسنه‌میری شده بود زمینه اجتماعی خروج نهایی وی از فارس و یورش به خور و بیابانک را فراهم کرد. جدای از این پس از آنکه رمضان خان نتوانست منافع اقتصادی خود و اتباعش را از

طریق به دست آوردن مرتع و چراگاه در ایالت فارس تأمین نماید ناگزیر از یورش به کویر مرکزی ایران شد و بدین ترتیب عوامل اقتصادی نیز در حمله وی به این منطقه نقش آفرینی نمودند.

بنابراین در پی چنین عواملی رمضان خان به منطقه خور و بیابانک یورش برد و توانست با بهره گیری از نارضایتی ساکنان این منطقه از حاکمان خود - مسعودلشکر و قدرت الله خان - که معلول عملکرد نامناسب آن‌ها در کسب رضایت رعایای این منطقه بود به سهولت بر خور و بیابانک مسلط شود. با این حال ساکنان منطقه پس از آنکه رمضان خان را ادامه دهنده را حاکمان سابق خود دیدند به قوام - السلطنه حکمران وقت خراسان شکایت بردند و او نیز با برنامه ریزی و پشتیبانی مناسبی که از نیروهای دولتی انجام داد در بیرون راندن مهاجمان از جغرافیای منطقه خور و بیابانک نقش مؤثری ایفا کرد.

یادداشت‌ها

۱. میرزا ابراهیم خان ملقب به سردار مکرم و سالار ارفع از خاندان بنی شیبانی بود که نیاکان وی نزدیک به دو قرن حکومت طبس را در اختیار داشتند. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره ر. ک: قصابیان، محمدرضا، «نگاهی به سلسله نسب و شجره بنی شیبان (حکمرانان تون و طبس)»، پیام بهارستان، دوره دوم، سال دوم، شماره ششم، زمستان ۱۳۸۸، صص ۹۰۳ - ۹۰۸.

۲. برگه آغاز و انجامه این قصیده در پیوست‌ها قابل مشاهده است. ر. ک: پیوست شماره یک در انتهای همین مقاله.

۳. برای اطلاع کامل از دهات و قصبات مختلف خور و بیابانک و مشخصات جغرافیای و ظرفیت‌های اقتصادی و ساکنان آن ر. ک: حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ قومس و سمنان، تهران، آفتاب، ۱۳۶۲، صص ۲۶۷ - ۲۷۰

فهرست منابع

الف) اسناد

کتابخانه موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی، شکایت تجار یزد از حسین خان پسر رمضان - خان [مبنی بر اخاذی از حاملین مال التجاره در کویر خندق]، ۱۳۰۵/۱۱/۵ تا ۱۳۰۶/۲/۶، برگ ۱ - ۷.

ب) نسخ خطی

میرزا محمدعلی منشی‌باشی دیهشکی طبسی، نسخه خطی قصیده جندقیه، مجموعه خصوصی.

ج) کتاب‌ها

آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲). **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نی.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۷). **مسالك و ممالک**، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۶۰). **کوچ‌نشینی در ایران: پژوهشی درباره عشایر و ایلات**، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن حوقل، محمد بن علی (۱۳۴۵). **صوره‌الارض**، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۸). **مرآةالبلادان**، با تصحیحات و حواشی و فهارس به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.

افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۸). **مقدمه ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران**، تهران: نسل دانش.

امینان مدرس، محمدمهدی (۱۳۳۷). **درباره حضرت آیت الله آقاشیخ محمدعلی امینان مدرس**، یزد: بی نا.

بارث، فردریک (۱۳۴۳). **ایل باصری**، ترجمه کاظم ودیعی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

بیات، کاوه (۱۳۶۵). **شورش عشایری فارس (سال های ۱۳۰۷ - ۱۳۰۹)**، بی جا: نشر نقره و زرین.

جیهانی، ابوالقاسم (۱۳۶۸). **اشکال العالم**، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران: شرکت به نشر.

حدود العالم من المغرب الی المشرق (۱۳۴۰). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.

حسینی فسائی، میرزا حسن (۱۳۶۷). **فارسانامه ناصری**، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، تهران: امیر کبیر.

حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۲). **تاریخ قومس**، تهران: آفتاب.

حکمت یغمائی، عبدالکریم (۱۳۵۳). **جندق روستایی کهن بر کران کویر**، تهران: توس.

دومورینی، ژ (۱۳۷۵). **عشایر فارس (اصلاحات اداری)**، ترجمه جلال الدین رفیعی فر، تهران: دانشگاه تهران.

رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱). **ایران بین دو کودتا (تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)**، تهران: سمت.

سهام پور، هوشنگ (۱۳۷۷). **تاریخچه ایلات و عشایر عرب خمسه فارس**، شیراز: کوشامهر.

شهبازی، عبدالله (۱۳۶۹). **مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر**، تهران: نی.

شریف کاشانی، محمد مهدی (۱۳۶۲). **واقعات اتفاقیه در روزگار**، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.

صفی نژاد، جواد (۱۳۹۵). **جامعه‌شناسی ایلات و عشایر ایران**، تهران: سمت.

فوران، جان (۱۳۸۶). **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی**، ترجمه احمد تدین، چ ۷، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

قبادیانی مروزی، ناصر خسرو (۱۳۷۰). **سفرنامه**، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ ۴، تهران: زوار.

کدی، نیکی. آر (۱۳۸۱). **ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۱۷۵ - ۱۳۰۴)**، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

لمبتون، ا.ک.س (۱۳۶۳). **مالک و زارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، چ ۳، تهران: علمی فرهنگی.

_____ (۱۳۶۲). **تاریخ ایلات ایران**، ترجمه علی تبریزی، مجموعه مقالات ایلات و عشایر، ص ۱۹۵ - ۲۴۰، تهران، آگاه.

لسترنج، گای (۱۳۹۳). **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، چ ۹، تهران: علمی فرهنگی.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). **نزهة القلوب**، به سعی و اهتمام گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.

منجم، ملا جلال‌الدین (۱۳۶۶). **تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال**، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید.

نجفی، علی محمد (۱۳۹۱). **وقایع ایلات خمسه و پژوهشی در تبارشناسی ایل عرب جباره و شیبانی**، ج ۴، شیراز: تخت جمشید.

وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیسی در ولایت جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱-۱۳۳۲ (۱۳۶۲). به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آسیم.

هنریغمائی، اسماعیل (۱۳۶۳). **جندق و قومس در اواخر دوره قاجار**، تصحیح و توضیح عبدالکریم حکمت یغمائی، تهران: نشر تاریخ ایران.

یغمائی، حبیب (بی‌تا). **واحه جندق و بیابانک یا کویرنشینان مرکزی**، تهران: چاپخانه دولتی ایران.

یوسفی، احسان (۱۳۹۵). **رویدادهای تاریخی ایل باصری**، شیراز: نوید.

_____ (۱۳۹۲). **عشایر پارس، ایل باصری، طایفه کردشولی**، شیراز: فشقایی.

ه) مقالات

امیری، مهرداد (۱۳۸۷). «**بحثی درباره فرضیه نسبیت زبانی در گویش باصری فارس**»، فصلنامه زبان و ادب، شماره هفتم و هشتم، صص ۸۴-۹۷.

اشرف، مجتبی و کیانی اسکندر (۱۳۹۶). «**هویت ایرانی در ایلات خمسه با تکیه بر ایل عرب**»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال ششم، شماره دوم، پیاپی دوازدهم، صص ۱۰۹-۱۲۲.

انتخابی، نادر (۱۳۷۲). «**ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت**»، ایران نامه، شماره چهل و دوم، صص ۱۸۵-۲۰۸.

حکمت یغمایی، عبدالکریم (۱۳۹۲). «زندگی اقتصادی و شیوه معیشت مردم خور و بیابانک در اواخر عصر قاجاریه»، پیام بهارستان، شماره اول، صص ۲۲۵ - ۲۵۴.

سادات، سید محمود، و میرجعفری، حسین (۱۳۸۹). «علل و عوامل بروز و ادامه طغیان نایبیان»، گنجینه اسناد، شماره هفتاد و هشتم، صص ۴۸ - ۷۱.

قصایان، محمدرضا (۱۳۸۸). «نگاهی به سلسله نسب و شجره بنی شیبان (حکمرانان تون و طبس)»، پیام بهارستان، دوره دوم، سال دوم، شماره ششم، صص ۹۰۳ - ۹۰۸.

ملک، مرضیه و محسن کلانتری (۱۳۹۳) «تحلیل فضایی و سطح‌بندی جاذبه‌های گردشگری و زیرساخت ارتباطی و شبکه راه در مناطق کویری ایران (مطالعه موردی: شهرستان خور و بیابانک)»، مجله مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، شماره هفدهم، صص ۵۳ - ۷۰.

مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۶). «بررسی اهداف سیاسی - نظامی کوچ و اسکان اجباری برخی طوایف ایلات ایران (از اوایل قرن ۱۱ تا اواخر قرن ۱۳ ق)»، فصلنامه گنجینه اسناد، شماره شصت و هفتم، صص ۲۵ - ۴۴.

ضمائم و پیوست‌ها

پیوست شماره (۱): برگ آغاز و انجامه نسخه خطی قصیده جندقیه.

برگ آغاز قصیده جندقیه

برگ انجامه قصیده جندقیه

